

Pathology of Protestantism in Opposition to Religious Government

Seyyed-Ahmad Tabataba'i Sotoudeh  / Ph.D. of Religions and Mysticism; Imam Khomeini Educational and Research Institute chmail.ir@sats

Received: 2023/11/02 - Accepted: 2024/01/23

Abstract


The Protestant movement started widespread protests in the 16th century with the slogan of religious reform, especially against the authority of the Pope and the spiritual hierarchy in the Catholic Church. Along with some other factors that had declined the governing power of the Catholic Church and the papal system during the late centuries of the Middle Ages, these protests made the foundation of the thousand-year rule of Western Christianity unstable; so the Catholic Church (religion) was removed from the scene of politics and governance forever. On the other hand, the Protestant movement's emphasis on the slogan of 'reformations' strengthens the idea that Protestantism was not against the rule of religion, but tried for its reformation, and specifically tried for a change in the rule of the Pope and the Catholic Church. Using a descriptive -analytical method, this article studies the structure, intellectual foundations and performance of the leaders of the Protestant movement, and explains the hypothesis that the nature of Protestantism and the spirit dominant on its doctrines and slogans entails crisis and chaos, which completely obviates the potential for establishing a religious government.

Keywords: religious government, Protestantism, religious reform movement, Christianity, religious authority.

نوع مقاله: پژوهشی

آسیب‌شناسی اندیشه پروتستانتیسم در تقابل با حکومت دینی

sats@chmail.ir

سیداحمد طباطبایی ستوده  / دکتری ادیان و عرفان مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی *

دریافت: ۱۴۰۲/۰۸/۱۱ - پذیرش: ۱۴۰۲/۱۱/۰۳

چکیده

نهضت پروتستان در قرن شانزدهم میلادی با شعار اصلاح دینی دست به اعتراضاتی گسترده، به خصوص در برابر مرجعیت پاپ و سلسله‌مراتب روحانی در کلیسای کاتولیک زد. این اعتراضات در کنار عوامل دیگری که در طول سده‌های متأخر قرون وسطی باعث افول قدرت در حاکمیت کلیسای کاتولیک و دستگاه پاپی شده بود، اساس حکومت هزارساله در مسیحیت غربی را متزلزل ساخت؛ به طوری که کلیسای کاتولیک (دین)، برای همیشه از صحنه سیاست و حاکمیت کنار گذاشته شد. از سوی دیگر، تأکید جریان پروتستان بر شعار اصلاحات، این تحلیل را تقویت می‌کند که پروتستانتیسم نه در تقابل با حاکمیت دین، بلکه در راستای اصلاح آن و به طور خاص در جهت تغییر حاکمیت پاپ و کلیسای کاتولیک حرکت کرده است. مقاله پیش رو بر اساس روشی توصیفی و تحلیلی به بررسی ساختار، مبانی فکری و عملکرد رهبران نهضت پروتستان می‌پردازد و این فرضیه را تبیین می‌کند که ماهیت پروتستانتیسم و روح حاکم بر آموزه‌ها و شعارهای آن، مستلزم ایجاد بحران و هرج‌ومرجی است که امکان تحقق حکومت دینی را به طور کلی سلب می‌کند.

کلیدواژه‌ها: حکومت دینی، پروتستانتیسم، نهضت اصلاح دینی، مسیحیت، مرجعیت دینی.

بدون تردید یکی از روشن‌ترین ویژگی‌های نهضت پروتستان، تقابل با مرجعیت پاپ و حاکمیت کلیسای کاتولیک است؛ تقابلی که سرانجام باعث ایجاد دومین شکاف بزرگ در مسیحیت شد و کلیسای پروتستان را به‌عنوان کلیسایی مستقل در کنار کلیساهای کاتولیک و ارتدوکس پدید آورد؛ اما آنچه این جریان را از سایر جریانات جدایی‌طلب یا اصلاح‌گرایانه پیشین جدا می‌کند، این است که پس از شکل‌گیری پروتستان‌تیسیم، نه تنها حاکمیت کلیسای کاتولیک بر جامعه مسیحی غربی، بلکه اساس حاکمیت دین و تأسیس هرگونه حکومت دینی با چالشی جدی روبه‌رو گردید. درواقع، عملکرد رهبران اولیه نهضت پروتستان در تقابل با پاپ و کلیسای کاتولیک، تأکید بر شعارهای معناداری مانند «فقط کتاب مقدس»، و ارائه نظریات جذابی همچون «کشیش بودن همه مؤمنان»، آن‌هم در فضایی که کلیسای کاتولیک به انواع فسادهای اخلاقی، مالی و فکری آلوده شده بود و اعتراض به پاپ و سلسله‌مراتب روحانی روزبه‌روز افزایش می‌یافت، پذیرش گسترده تفکر نهضت پروتستان را در سطوح مختلف جامعه مسیحی، اعم از آحاد مردم و نخبگان به‌دنبال داشت. تفکری که امکان تحقق حکومت دینی را سلب و اساس مرجعیت و حاکمیت دینی را با بحرانی جدی مواجه می‌کند. البته این نکته نیز بسیار حائز اهمیت است که پروتستان‌تیسیم را از این منظر نمی‌توان یک جریان صرفاً مسیحی و در تقابل با مرجعیت پاپ و حاکمیت کلیسای کاتولیک دانست؛ بلکه - چنان‌که ملاحظه خواهیم کرد - روح حاکم بر اندیشه پروتستان، به‌طور کلی در تقابل با هرگونه مرجعیت دینی و تحقق حکومت دینی است، که این مسئله اهمیت و ضرورت موضوع این پژوهش را به‌خوبی نشان خواهد داد.

این مقاله با روشی توصیفی - تحلیلی به بررسی خاستگاه نهضت اصلاح دینی می‌پردازد و با تأکید بر مبانی فکری و آموزه‌های اصلی پروتستان‌تیسیم و عملکرد رهبران اولیه آن، به‌دنبال اثبات فرضیه تقابل میان اندیشه پروتستان‌تیسیم و امکان تحقق حکومت دینی به‌عنوان مسئله اصلی خود است.

همچنین پس از بررسی پیشینه تحقیق مشخص شد که هیچ پژوهشی، اعم از کتاب، پایان‌نامه یا مقاله، در راستای مسئله اصلی و فرضیه مطرح‌شده در این مقاله انجام نگرفته است و از این جهت می‌توان آن را دربردارنده نظریه‌ای نو قلمداد کرد.

۱. عوامل بسترساز برای شکل‌گیری نهضت پروتستان

شکل‌گیری نهضت پروتستان را باید در فرایند نسبتاً طولانی و پیچیده‌ای تجزیه و تحلیل نمود. تاریخ مسیحیت، به‌خصوص در قرون وسطی، اشکالات بنیادین و آلودگی‌های فراگیری را گزارش می‌دهد که نشان‌دهنده وضعیت اسفباری در دستگاه پاپ و کلیسای کاتولیک است؛ وضعیتی که هرچند جنبش‌های اعتراض‌گونه‌ای را هم در گوشه و کنار به‌وجود آورد، اما حاکمان دینی و متولیان امور مذهبی را بیدار نکرد و اصلاحات قابل توجهی را از سوی کلیسا به‌دنبال نداشت و در نهایت نیز بستر مناسبی را برای شکل‌گیری نهضت پروتستان فراهم کرد.

۱-۱. فسادهای مالی

در قرون وسطای متأخر، مقام پاپی به‌نحو روزافزونی رهبری دینی و اخلاقی خود را از دست داده و در مقابل، به نخستین و بزرگ‌ترین قدرت مالی اروپا تبدیل شده بود (کونگ، ۱۳۸۴، ص ۱۷۱). تاریخ‌نویسان کاتولیک در گزارش‌های خود، یک‌سوم دارایی آلمان و یک‌پنجم دارایی فرانسه را متعلق به کلیسا دانسته‌اند (دورانت، ۱۳۷۱، ج ۶ ص ۶۵۱). اگرچه ممکن است که این آمارها دقیق نبوده و همراه با اغراق باشد، اما قطعاً نشانگر ثروت هنگفت کلیساست. این ثروت سرشار، در کنار قدرت سیاسی بلامنزاعی که کلیسا در طی قرون متمادی از آن بهره می‌برد، انگیزه مناسبی برای افراد بسیاری بود تا درصدد تصاحب مقامات کلیسایی برآیند. به همین دلیل، در مقاطعی از تاریخ کلیسا شاهد آن هستیم که اعطای مناصب عالی کلیسایی بیشتر بر پایه روابط خانوادگی یا موقعیت‌های سیاسی یا مالی داوطلبان آن مناصب استوار بوده است، نه شایستگی اخلاقی آنان. انتخاب کاردینال‌ها به‌ندرت بر اساس دین‌داری و پرهیزگاری‌شان بود و آنها بیشتر به‌لحاظ ثروت یا وابستگی‌شان به یک مقام سیاسی یا داشتن قدرت مدیریت به این مقام می‌رسیدند (کونگ، ۱۳۸۴، ص ۱۸۱-۱۸۲). برای مثال، پاپ الکساندر ششم، یکی از اعضای خانواده بورگیا (که به‌سبب مهمانی‌های شام مرگبارش مشهور است)، با داشتن چند معشوقه و هفت فرزند، به مقام پاپی رسید؛ چراکه او توانست با کنار زدن افرادی که رقابت نزدیکی با او داشتند، این مقام را بخرد (McGrath, 1998, p.2-3).

مراسم‌های مجلل روزبه‌روز با مقام پاپی و با کارکردهای مختلف کلیسایی که حاکی از ثروت بود، پیوند بیشتری می‌خوردند؛ با بودجه سلطنتی و مالیات عشریه مردم، آیین عبادی باشکوه برگزار می‌شد؛ فتنان‌ها و بشقاب‌هایی که در مراسم عبادی از آنها استفاده می‌شدند، از طلای خالص بودند؛ لباس رسمی کلیسا از ابریشم کمیاب بود و با مروارید و نخ‌های طلایی گلدوزی شده بود؛ موزیک به‌طرز مخصوص برای مراسم کلیسا نوشته می‌شد و همخوانان کاملاً مجربی آن را اجرا می‌کردند. این امور، در مجموع جلوه باشکوهی را به‌تصویر کشیده بود که بیشتر رهبران کلیسا خواهان آن بودند (جو ویور، ۱۳۸۱، ص ۱۵۱).

از طرف دیگر، آموزش‌نامه‌فروشی در سراسر کلیسا و کسب درآمد هنگفت از طریق آن، چنان وضعیت شرم‌آوری پیدا کرده بود که اکثر مورخان و نویسندگان مسیحی آن را به‌عنوان نقطه آغاز و بهانه اصلی شکل‌گیری نهضت پروتستان و اعتراض به مرجعیت کلیسای کاتولیک مطرح می‌کنند (ویلسون، ۱۳۸۶، ص ۷۷؛ دورانت، ۱۳۷۱، ج ۶ ص ۲۲؛ جو ویور، ۱۳۸۱، ص ۱۷۸؛ فاسدیک، ۱۳۸۳، ص ۵۶). تامس گسکوین، رئیس دانشگاه آکسفورد، در حدود سال ۱۴۵۰م این وضعیت را چنین بازگو کرده است:

امروز گنهکاران می‌گویند: «من پروایی ندارم که در برابر خداوند چقدر گناه و کار زشت می‌کنم؛ زیرا با اعتراف و طلب آموزش در نزد کشیش و خریدن آموزش‌نامه پاپ، از تمام معاصی و کفاره‌ها برائت حاصل می‌کنم. من آموزش‌نامه پاپ را به چهار یا شش پنس خریدم یا در بازی تنیس با توزیع‌کننده آن، به‌عوض داو و شرط برده‌ام». آموزش‌نامه‌فروشان در سراسر کشور پراکنده‌اند و آموزش‌نامه‌ها را گاهی به دو پنس، گاهی به دو سه جرعه شراب یا آبجو، و حتی گاهی به‌جای مزد فاحشه‌ای یا در ازای معاشقه با او می‌فروشند (تاکمن، ۱۳۷۵، ص ۶۸؛ دورانت، ۱۳۷۱، ج ۶ ص ۲۷).

۱-۲. فسادهای اخلاقی

گزارش‌هایی که در تاریخ رنسانس ثبت شده‌اند، نشان می‌دهند که قبح فساد اخلاقی در کلیسا چنان از بین رفته بود که کشیشان به راحتی مرتکب هرگونه خطایی می‌شدند و در آن منافاتی با موقعیت دینی خود نمی‌دیدند. به تعبیر یکی از مورخان، آنان دروغ می‌گویند؛ می‌فریبند؛ به دزدی دست می‌یازند؛ زنا میکنند و هنگامی که وسیله دیگری برای ارضای هوس‌های خود نمی‌یابند، به صورت قدیسان ظاهر می‌شوند (بوکهارت، ۱۳۷۶، ص ۴۱۶-۴۱۹).

پاپ اینوست هشتم، که با فتوای خویش انگیزه نیرومندی برای ساحره‌ها ایجاد کرد، خودش فرزندان نامشروعی داشت که علناً شناخته شده بودند و مراسم ازدواج آنها را با شکوه و عظمت در واتیکان برگزار کرد (کونگ، ۱۳۸۴، ص ۱۸۱). کار به جایی رسید که یکی از متألهان مسیحی به نام کولت (۱۴۶۷-۱۵۱۹م) در واکنش به فساد اخلاقی کلیسا فریاد برآورد: «وای از دست کشیشان ناپاک و درمانده‌ای که در روزگار ما با وجود منفر خویش جهان را انباشته‌اند. اینان از اینکه از آغوش ناپاک زنان روسپی به پرستشگاه کلیسا، به محراب مسیح، و به درگاه آفریدگار روی آورند، هراسی ندارند» (دورانت، ۱۳۷۱، ج ۶ ص ۶۲۵).

یکی از مهم‌ترین مصادیق فساد اخلاقی و تضييع حقوق انسانی در کلیسای کاتولیک، مسئله تفتیش عقاید، مجازات و شکنجه مخالفان است. دستگاه جست‌وجو و کشف بی‌دینان که به «اداره تفتیش عقاید» معروف شده بود، در سال ۱۲۳۳م به دست پاپ گرگوری نهم ایجاد شد و در سال ۱۲۵۲م با فرمان پاپ اینوست چهارم، که دستگاه تعقیب و شکنجه را جزء لاینفک سازمان اجتماعی هر شهر و کشوری می‌دانست، کاملاً مستقر گردید و جاسوسی و خبرچینی در زمره وظایف اصلی مذهبی درآمد (بری، ۱۳۲۹، ص ۳۵). مجازات‌های سنگینی که برای محکومان این دادگاه‌ها گزارش شده، بسیار تکان‌دهنده‌اند. برای مثال، در سرزمین اسپانیا در فاصله ۳۳۹ سال، در حدود ۳۴۶۵۸ نفر به حکم دادگاه تفتیش زنده سوزانده شدند؛ حدود ۲۸۸۲۱۴ نفر محکوم به اعمال شاقه و کار اجباری و زندان همیشگی شدند؛ و بیش از دویست هزار نفر لباس مخصوصی به نام «سان بنیتو» پوشیدند و تا پایان عمر خود از همه حقوق بشری و انسانی محروم شدند (فرال، ۱۳۶۲، ص ۵۳۰).

فضای بسته و آلوده‌ای که تنها به گوشه‌هایی از آن اشاره شد، نه تنها نیاز به اصلاحاتی اساسی را فریاد می‌زد، بلکه شکل‌گیری اعتراضاتی شدید و حتی آغاز قیامی بزرگ را زرمه می‌نمود. به همین دلیل، چنانچه این وضعیت اسفبار را علت وقوع نهضت پروتستان هم ندانیم، باید بپذیریم که این حجم از انحرافات و مفاسد، در فرایند پروتستانتیسم حکم کاتالیزور یعنی عامل سرعت‌بخش را داشته است و البته اگر در هر نهاد دینی دیگری هم وجود داشته باشد، همین اثر را خواهد داشت.

۲. جدال رهبران و پیشگامان نهضت پروتستان با مرجعیت و حاکمیت کلیسا

در فضای ملتهب و اوضاع اسفباری که به اختصار تبیین شد، رهبران اصلی و پیشگامان اولیه نهضت پروتستان تقابل عملی با حاکمیت دینی را در دستور کار خود قرار دادند و با شناسایی درست نقاط ضعف موجود و درگیر

نمودن افکار عمومی با آن، قداست پاپ و سلسله مراتب روحانی را مورد خدشه قرار دادند و به تقابل جدی با کلیسا پرداختند و این جدال را به کف جامعه و توده مردم کشاندند.

۱-۲. اعتراض به مشروعیت پاپ و کلیسای کاتولیک

تاریخ نهضت اصلاح دینی، به خصوص بعد از محکومیت مارتین لوتر توسط کلیسای کاتولیک، نشان می‌دهد که وی برای نخستین بار نوک پیکان اعتراض را نه به اعمال و نه به آموزه‌ها، بلکه به سمت پاپ و مرجعیت کلیسا گرفت. بنا بر تحلیل یکی از نویسندگان مسیحی، هرچند مقابله با فساد در کلیسا پیش از لوتر و نهضت پروتستان آغاز گردید و با تشکیل شوراهای کلیسایی تلاش‌هایی برای تغییر این وضعیت صورت گرفت و حتی در این شوراها برخی از موضوعات هم حل‌وفصل شد، اما هیچ‌گاه با موضوع اساسی، که به تدریج با همهٔ لوازمش ظهور کرده بود، یعنی مقام حکومت بر مردم، برخوردی نشد (دانستن، ۱۳۸۱، ص ۵۸-۵۹). از این رو هرچند اعلامیهٔ ۹۵ ماده‌ای لوتر به‌ظاهر نامه‌ای انتقادآمیز به برخی از اعمال و افکار کلیسای کاتولیک بود، اما همان‌طور که برخی از مورخین بیان نموده‌اند، در طی آن نامه، درحقیقت مسئلهٔ آزادی از تحت یوغ کلیسای رم نهفته بود (بایر ناس، ۱۳۹۸، ص ۶۶۹).

به عبارت دیگر، مارتین لوتر برخلاف اصلاحگران پیشین، مانند جان ویکلیف و دیگران، که با پاپ‌ها و کشیشان فاسد مخالفت میکردند و این جایگاه را شایستهٔ افراد شریف و بالیاقت می‌دانستند (جو ویور، ۱۳۸۱، ص ۱۶۸)، اصل سلطه و حجیت پاپی را مساوی با استبداد می‌دانست و مشروعیت این جایگاه را باصراحت رد میکرد و می‌گفت:

من می‌گویم؛ نه پاپ و نه اسقف‌ها و نه هیچ فردی دیگر حق نداشته باشد حتی یک کلمه به یک مسیحی فرمان و دستور دهد؛ مگر آنکه یک مسیحی به رضای وجدان خود و به طیب خاطر آن را بپذیرد. اگر او تن به چنین دستوری بدهد، تن به روح استبداد سپرده است (بایر ناس، ۱۳۹۸، ص ۶۶۷).

لوتر در برخوردی تند و بی‌سابقه نسبت به حاکمیت کلیسا، بدون هیچ واژه‌های دستگاہ پاپی را آماج حملات خویش قرار می‌داد: فرمان‌های پاپ را به فضله تشبیه می‌نمود؛ از پاپ‌ها به نام بذر شیطان و ضد مسیح یاد میکرد؛ اسقفان را حشرات، فریبکاران بی‌ایمان و بوزینه‌های تهی مغز می‌خواند؛ مراسم رتبه‌بخشی کشیشان را با گذاشتن نشان جانوران بر پیشانی انسان - که در کتاب مکاشفهٔ یوحنا آمده است - یکسان تلقی میکرد؛ راهبان را از آدم‌کشان پست‌تر می‌شمرد یا دست کم آنها را به کک‌هایی تشبیه میکرد که بر پوستین خدای متعال چسبیده‌اند. دربارهٔ پاپ می‌گفت که ماتحت آدمی تنها اندامی است که پاپ بر آن نظارت ندارد و دربارهٔ روحانیان کاتولیک عقیده داشت که رود راین کوچک‌تر از آن است که همهٔ غاصبان رومی، کاردینال‌ها، اسقف‌های اعظم، اسقف‌ها و رؤسای دیرها را در خود جای دهد و بهتر است که خدا آنان را چون شهرهای سدوم و عموره با صاعقه به خاکستر مبدل کند. او نیایش خداوند را با نفرین بر پاپ‌ها ملازم می‌دانسته و می‌گفت: چگونه می‌توانم به خداوند بگویم که «نام تو مقدس باد»، بی‌آنکه اضافه کنم: «نام پاپ پرستان ملعون باد»؟ چگونه می‌توانم به مسیح بگویم: «فرمان‌روایی تو بیاید»، بی‌آنکه آرزو کنم: «حکومت پاپ سرنگون شود»؟ (دورانت، ۱۳۷۱، ج ۶ ص ۴۹۶)

اما این همه ضدیت لوتر نسبت به پاپ و سلسله مراتب کلیسایی نبود؛ بلکه فارغ از هجویات و سخنان تندى که به‌عنوان ابزارى برای تقدس‌زدایی از مرجعیت دینی توسط وی به کار گرفته می‌شد، اقداماتی عملی و نمادین نیز از سوی او در تقابل با دستگاه پاپی صورت می‌گرفت که احساسات انقلابی و روح آزادی‌خواهی را در آحاد مردم برمی‌انگیخت. برای مثال، زمانی که لوتر نسخه چاپی توقیع پاپ را - که در آن، سخنان وی بدعت شمرده شده و در صورت عدم توبه به تکفیر تهدید شده بود - دریافت نمود، واکنش خود را با حرکتی نمایشی و جالب توجه نشان داد. او در این اقدام، به‌همراه همکاران و دانشجویان خویش، نه‌تنها توقیع پاپ، بلکه کتاب‌های مربوط به قانون کلیسای پاپی (فرمان‌ها و فتواها) را به علامت اینکه از آن پس حوزه قدرت و اختیارات روم و دستگاه قضایی آن را به رسمیت نمی‌شناسد، سوزاند و این اقدام وی فوراً به برافراشته شدن پرچمی برای کل ملت منجر شد (کونگ، ۱۳۸۴، ص ۱۷۴-۱۷۳).

۲-۲. تحریک افکار عمومی

از آنجا که مجادلات و بحث‌های الهیاتی جنبه تخصصی و فنی داشت، مسیحیان معمولی چیزی از آنها سر در نمی‌آوردند، اما موضوع آموزش‌نامه‌ها معنا و مفهومی واقعی برای مؤمنان و مسیحیان عادی داشت. از این رو مجادله لوتر بر سر آموزش‌نامه‌ها توجه مردم را به خود جلب کرد. کسانی که از مداخله پاپ در امور محلی یا از مالیات‌هایی که مجبور بودند به روم بپردازند، در آتش خشم می‌سوختند، خود را به سرعت با لوتر و اعتراض‌هایش متحد ساختند (استیفن اف براون، ۱۳۹۱، ص ۵۸).

به نظر می‌رسد که لوتر از سنتی دیرپا در باب ابراز ناراضی‌تبی از کلیسا به‌خوبی استفاده میکرد و اعتراضات و اصلاحات خود را به‌صورت کاملاً هوشمندانه، با اعتراضات مدنی و افکار عمومی گره می‌زد. البته بدیهی است که شاید هدف او از این اقدامات، کسب حمایت‌های لازم برای اجرای برنامه‌های اصلاحی خود بوده است؛ اما چنان که ملاحظه خواهیم نمود، این تدبیر آتش خفته اعتراض علیه دستگاه پاپی و حاکمیت کلیسا را چنان شعله‌ور ساخت که دیگر خود لوتر هم نتوانست آن را هدایت کند. او از یک‌سو مردم را از اعمال زور برحذر می‌داشت و سمت‌وسوی مدنی به اعتراضات می‌داد و مثلاً می‌گفت: «گرچه اعمال زور همیشه مذموم نیست، ولی مستلزم تجویز مقامات رسمی است»؛ اما از سوی دیگر سعی داشت که با روشن نگه داشتن شعله‌های خشم و اعتراض، از آن به‌عنوان اهرم فشاری برای به‌زانو درآوردن دستگاه پاپی استفاده کند. بر همین اساس، رساله‌ای به‌نام «اندرز صادقانه به همه مسیحیان برای بازداشتن آنان از طغیان و سرکشی» نوشت و برای طبع و نشر نزد شپالاتین فرستاد؛ ولی درعین حال، نخستین صفحات این رساله به‌علت تشویق به قیام و توسل به نیروی قهریه، مورد نکوهش قرار گرفت:

قیام خطرناکی قریب‌الوقوع می‌نماید و در صورت وقوع چنین قیامی ممکن است کشیشان، راهبان، اسقفان و همه روحانیان کشته یا تبعید شوند؛ مگر آنکه مجدانه به اصلاح خویش همت گمارند؛ زیرا بار محرومیت مالی و جسمی و روحی بر دوش مردم سنگینی می‌کند و آنان را برای قیام آماده ساخته است. مردم دیگر قادر و مایل نیستند بار

این محرومیت را بر دوشی کشند و هر آن ممکن است دهقانان، همان گونه که تهدید میکنند، با چوب و چماق و خرمنکوب بلوایی برپا سازند. من از اینکه می‌بینم ترس و وحشت روحانیان را فرا گرفته است، خرسندم. شاید اینان به خود آیند و از ستمگری دست بکشند. هرگاه ده تن روحانی می‌داشتیم و چندان مورد عنایت خداوند قرار می‌گرفتم که آنان را با تسلیم به مرگ یا با قیام عمومی به سزای اعمالشان برسانیم، هر ده تن را در راه آزادی دهقانان ستمکش فدا می‌کردم (دورانت، ۱۳۷۱، ج ۶ ص ۴۳۵).

این سخنان نشان می‌دهد که همراه نمودن مردم با جریان اصلاحات دینی، و در ادامه، کشاندن اعتراضات به سطح عمومی جامعه، نتیجهٔ منطقی گفتار و عملکرد رهبر نهضت اصلاح دینی بوده است. درواقع این سخنان، لوتر را که ظاهراً عاقبت‌اندیشی و هشدار از طرف او به دستگاه پاپی محسوب می‌شود، می‌توان هم‌زمان به‌عنوان تحریک و تشویش افکار عمومی نیز تلقی نمود.

مارتین لوتر در اقدام هوشمندانهٔ دیگری، درست در زمانی که ناخشنودی عمیق و گسترده از آموزش‌نامه‌ها و دستگاه مالی و تشکیلات پاپ طوفانی از انزجار و تفر به‌راه انداخته بود، آرای اصلی خود را در کتاب *خطابه‌ای در باب آموزش و فیض*، که تماماً خطاب به مردم آلمان و به زبان مادری‌شان ایراد می‌شد، همه‌فهم و عامه‌پسند نمود و منتشر ساخت (کونگ، ۱۳۸۴، ص ۱۷۰). به‌عبارت‌دیگر، او به‌جای طرح مباحث الهیاتی در فضای علمی دانشگاه و کلیسا و استفاده از زبان لاتین در نوشته‌های خود، که زبان علمی در آن روز محسوب می‌شد، بسیاری از تألیفات خود را به زبان آلمانی، که زبان عمومی و محاوره‌ای مردم بود، می‌نوشت یا آن را به زبان آلمانی ترجمه میکرد تا از پشتوانهٔ حرکت عظیم مردم برای تأیید سخنان خود استفاده کند.

سخنان صریح و دفاع‌های بی‌باکانهٔ لوتر در مقابل کلیسای کاتولیک چنان در دل‌های مردم و بالاخص پیروانش تأثیر گذاشته بود که در سال ۱۵۲۱م، زمانی که لوتر در شورای شهر ورمس به‌علت انکار نکردن اتهاماتش مبنی بر بدعت، محکوم و مرتد اعلام شد (Mullett, 2004, p.120-122)، پیروان وی جری‌تر شدند و بر شمار آنها افزوده شد. هم‌زمان در ارفورت، دانشجویان، صنعتگران و دهقانان به اماکن عمومی تاختند؛ چهل کلیسای روستایی و چند کتابخانه و اسناد مربوط به اجارهٔ زمین را از بین بردند و در پاییز همان سال نیز کشیشان آگوستینی ارفورت، صومعهٔ خویش را ترک کردند و به پیروان لوتر پیوستند و کلیسا را «کانون اندیشه‌های قشری و بی‌غولۀ مردان آزمند، پرنخوت، بی‌ایمان، مکار، دورو و آسایش‌طلب» خواندند (دورانت، ۱۳۷۱، ج ۶ ص ۴۳۴).

۳. تقابل تفکر و آموزه‌های پروتستان با مرجعیت و حاکمیت کلیسا

موضوعی که در بررسی تحلیلی رابطهٔ پروتستان‌تیسیم با حکومت دینی به‌مراتب از اهمیت بیشتری برخوردار است و درواقع می‌توان آن را محمل اصلی این پژوهش به‌شمار آورد، بررسی تفکر پروتستانی و تحلیل شعارها و آموزه‌های اصلی این جریان است. ازاین‌رو در ادامه به اثبات و تبیین این ادعا خواهیم پرداخت که پروتستان‌تیسیم در اندیشه و آموزه‌های خویش تقابل آشکاری با اصل مرجعیت و حکومت دینی دارد.

۳-۱. فقط کتاب مقدس

به جرئت می‌توان گفت تمام تقابلی که میان نهضت پروتستان و کلیسای کاتولیک به‌وجود آمد و تمام حملاتی که به مرجعیت پاپ و حجیت کلیسا صورت گرفت، در تأکید شدید اصلاح‌طلبان بر شعار «فقط کتاب مقدس» ریشه داشته است. توجه به این شعار در شناخت کلیسای پروتستان به‌قدری اهمیت دارد که ویلیام چپلینگ ورث، نویسندهٔ انگلیسی و پروتستان قرن هفدهم، در جملهٔ معروف خود می‌گوید: «معتقدم که فقط کتاب مقدس، آیین پروتستان است» (دورانت، ۱۳۷۱، ج ۶، ص ۴۳۴).

البته شعار «فقط کتاب مقدس» تنها یک شعار نبود؛ بلکه پروتستان‌ها با تأکید بر آن، به جدال با مرجعیت و حاکمیت دینی کلیسا و سنت هزارسالهٔ مسیحیت در قرون وسطا رفتند و هرچه به زعمشان از کتاب مقدس برنیامده بود، انکار نمودند. برای مثال، لوتر در کتاب *اسارت بابلی کلیسا*، هفت آیین مورد تأیید کلیسای کاتولیک را مورد حمله قرار می‌دهد و معتقد است تنها آیین‌هایی که به‌عنوان آیین‌های رسمی کلیسا پذیرفته می‌شوند، آیین‌هایی هستند که خود عیسی مسیح آنها را مقرر نموده است و مسیح نیز تنها دو آیین تعمید و عشای ربانی را مقرر کرد (لین، ۱۳۹۰، ص ۲۵۹).

اما همان‌طور که ملاحظه خواهیم کرد، نهضت پروتستان پیرامون این شعار با اشکالات متعدد و مهمی مواجه است که مهم‌ترین آن ایجاد بحران در مرجعیت دینی است. تأکید بسیار زیاد آنان بر کتاب مقدس، هرچند مورد قبول همهٔ گروه‌های پروتستان است، اما درعین حال ابهامات فراوانی هم دارد؛ به‌نحویکه رهبران اصلی اصلاحات نیز در تبیین آن، دیدگاه واحدی ندارند. برای مثال، لوتر می‌گوید که اگر مصوبات کلیسا و شعائر، مخالف کتاب مقدس نباشند، معتبرند؛ اما زوینگلی و کالون هرچه در کتاب مقدس نباشد، باطل می‌دانند. کالون می‌گوید: «من تنها آن دسته از نهادهای بشری را می‌پذیرم که بر پایهٔ حجیت و مرجعیت خداوند استوار بوده و از کتاب مقدس برگرفته شده باشد». زوینگلی نیز در رساله‌ای دربارهٔ کتاب مقدس، که در سال ۱۵۲۲م به‌نام *دربارهٔ وضوح و قطعیت کلام خدا* منتشر شد، چنین اظهار می‌کند: «اساس و مبنای دین ما، کلمهٔ مکتوب، کتاب خداست» (مک‌گراث، ۱۳۸۷، ص ۳۰۳).

ابهام موجود در شعار «فقط کتاب مقدس»، وقتی خود را بهتر نشان می‌دهد که نسبت میان مرجعیت کتاب مقدس و کلیسا به‌طور دقیق بررسی شود. به‌عقیدهٔ کالون، اختلاف پروتستان‌ها با پیروان پاپ در این است که به اعتقاد آنها کلیسا نمی‌تواند رکن و اساس حقیقت باشد؛ مگر آنکه بر کلام خدا اشراف و تقدم داشته باشد، اما پروتستان‌ها در نقطهٔ مقابل، باصراحت اعلام می‌کنند که علت این امر آن است که کلیسا با افتخار، به کلام خداوند گردن نهاده است؛ همان کلامی که بقای حقیقت بستگی به او دارد و به‌دست اوست که حقیقت به دیگران انتقال می‌یابد (مک‌گراث، ۱۳۸۷، ص ۳۰۸-۳۰۷).

مقصود کالون در این سخنان این است که کتاب مقدس باید بر کلیسا اشراف داشته باشد، نه اینکه کلیسا بر کتاب مقدس حکومت کند (چنان که در کلیسای کاتولیک همین منوال برقرار است). اما به نظر می‌رسد که او مسئله حجیت و مرجعیت کتاب مقدس را با مسئله تبیین و تفسیر آن خلط کرده است. به عبارت دیگر، فارغ از اینکه فقط کتاب مقدس مرجعیت و حجیت ذاتی داشته باشد یا منبع دیگری به نام سنت هم دارای همان اعتبار باشد، این پرسش مطرح است که هنگام مواجهه با عبارات متشابه کتاب مقدس، یا برای تبیین کمیت و کیفیت آیین‌های مقدس، یا داوری نهایی درباره اختلافات الهیاتی و آموزه‌های دینی و موارد فراوان دیگری از این قبیل، برداشت چه اشخاص یا نهادی معتبر است؟ کتاب مقدس - چنان که از نامش پیداست - کتاب است و زبانی برای تبیین و توضیح در این موارد ندارد تا مقاصد حقیقی نهفته در خود را بازگو کند. از این رو مرجعی باید وجود داشته باشد که به عقیده کاتولیک‌ها و به تعبیر کالون بر کتاب مقدس اشراف داشته باشد. در واقع اینجاست که کاتولیک‌ها سنت و مسئله حجیت کلیسا و مرجعیت پاپ را مطرح میکنند. اما بنا بر تعالیم پروتستان‌ها، کتاب مقدس نه تنها به عنوان تنها منبع دین مطرح است، بلکه تفسیر کتاب مقدس نیز نباید در انحصار طبقه‌ای خاص به نام روحانیان و اسقف‌ها باشد و هریک از ایمان‌آوردگان مسیحی حق برداشت از متون دینی را دارد (بستانی، ۱۹۰۰، ص ۳۸۰؛ لین، ۱۳۹۰، ص ۳۶۱).

این دیدگاه، نه تنها مرجعیت کلیسای کاتولیک و حجیت پاپ را مورد هدف قرار می‌داد، بلکه - چنان که ملاحظه خواهیم نمود - اصل مرجعیت را با خطر جدی مواجه می‌ساخت و حتی مرجعیت کتاب مقدس را هم متزلزل می‌نمود. فردگرایی ناشی از افراط در تأکید بر شعار «فقط کتاب مقدس» به جایی رسید که خود رهبران پروتستان هم آن را نمی‌خواستند. لوتر با خاطری افسرده شاهد بود که این رویکرد به گونه‌ای گریزناپذیر موجب بروز آشوب و نابسامانی و ظهور «بابلی جدید» شده است. شاید لوتر، به نوعی به دیدگاه‌های جان درایدن در قرن بعد تمایل داشته است؛ آنجا که می‌گوید: «بدین ترتیب، کتاب به دست هر عامی از راه رسیده‌ای افتاده که خیال می‌کند آن را بهتر از هر کس می‌فهمد و قانون و ضابطه کلی، قربانی این و آن شده و کاملاً در اختیار عوام» (مک‌گراث، ۱۳۸۷، ص ۳۱۳).

۲-۳. کشیش بودن همه مؤمنان

تأکید بر «کشیش بودن همه مؤمنان» موضوعی است که در اندیشه و عملکرد رهبران نهضت اصلاح دینی ظهور و بروز متنوعی دارد. این آموزه در کاربرد اصلی و اولیه خود، واسطه بودن کشیش میان انسان‌ها و خداوند را به چالش میکشد و به نفی تفاوت ذاتی و وجودی بین کشیشان و مسیحیان عادی اشاره دارد. به همین دلیل در تعریف آیین پروتستان گفته شده است که این آیین یکی از راه‌های مسیحی بودن است که در رابطه‌ای شخصی با خدا از طریق عیسی مسیح ریشه دارد و تفاوتش با راه‌های مربوط به آیین‌های کاتولیک و ارتدوکس در این است که پروتستان‌ها نیازی ندارند کشیش برایشان میانجیگری کند (استیفن اف براون، ۱۳۹۱، ص ۱۶).

پروتستان‌ها در این عقیده مشترک‌اند که پاپ یا اسقف اعظم یا کشیش هم انسانی بیش نیست. او نیز همه محدودیت‌های هر انسانی را دارد. درست همان‌گونه که فرانوایی زمینی ممکن است اتباع خود را به بیراهه بکشاند، فرانوایی کلیسایی نیز ممکن است چنین کند. بنا بر عقیده پروتستان‌ها، مردم اصولاً خودشان مسئول روان‌های خود و سلامت معنوی خویش‌اند (استیفن اف براون، ۱۳۹۱، ص ۱۶) و بر اساس اندیشه «کشیش بودن همه مؤمنان»، آنها با کمک خدای مهربان می‌توانند هرآنچه برای رسیدن به نجات لازم است، انجام دهند، بدون آنکه نیازی به کشیش یا کلیسا داشته باشند (مک‌گراث، ۱۳۸۷، ص ۲۴۶).

لوتر علاوه بر انتقاد شدید به این دیدگاه کلیسای رم که روحانیان برگزیده کاهنان الهی محسوب می‌شوند، با این باور دیرینه نیز که کلیسای مسیح در سلسله‌مراتب اسقفان و کشیشان خلاصه شود، مخالفت جدی داشت. به عقیده او، همه مسیحیان از نظر جایگاه دینی در یک مرتبه قرار داشتند و همه روحانی محسوب می‌شدند. او در نقد کلیسا و سلسله‌مراتب آن می‌گوید:

گمان بر این بوده است که پاپ، اسقف‌ها، کشیش‌ها و راهب‌ها، مقامات روحانی، و شاهزادگان، اربابان، صنعتگران و دهقانان، مقامات دنیوی‌اند. این یک طرح ریاکارانه بسیار جالب است؛ اما جای نگرانی نیست؛ چون همه مسیحیان واقعاً مقام روحانی‌اند و بین آنان تفاوتی نیست؛ تنها، مقام‌ها فرق می‌کند و به همین دلیل است که ما یک تعمید، یک بشارت و یک ایمان داریم و همه مانند هم مسیحی هستیم؛ چون تنها تعمید، بشارت و ایمان، افراد روحانی و مسیحی می‌سازد. پس می‌بینیم، درست همان‌گونه که آنان که ما روحانی یا کشیش، اسقف یا پاپ می‌نامیم، با دیگر مسیحیان از نظر درجه و رتبه تفاوت ندارند؛ بلکه تفاوتشان در این است که آنان با کلمه خدا و شعائر سروکار دارند؛ و این شغل و منصب آنان است. به همین صورت، قدرت‌های دنیوی شمشیر و چوب‌به‌دست می‌گیرند تا اشرار را مجازات و از نیکان حمایت کنند. یک پینه‌دوز، یک آهنگر، یک دهقان، هرکس منصب و شغلی دارد که به‌سوی آن دعوت شده؛ ولی با این حال همه به‌طور یکسان کشیش و اسقف تقدیس‌یافته هستند و هرکس در پست خود باید برای بقیه سودمند و مفید باشد تا اینکه انواع مختلف مشاغل بتوانند در یک جامعه هماهنگ شوند؛ درست همان‌طور که همه اعضای بدن به همدیگر خدمت می‌کنند (Luther, 1883, p.21-23).

او همچنین در کتاب نامه سرگشاده به اشراف مسیحی ملت آلمان می‌نویسد:

قرار دادن پاپ‌ها، اسقفان، کشیشان، راهبان و راهبه‌ها جزء طبقه روحانی‌ها، و قرار دادن فرمانروایان، شاهزادگان، صنعتگران و کشاورزان جزء طبقه دنیوی‌ها، نگرش فریب‌آمیزی است که توسط اشخاصی فرصت‌طلب به‌وجود آمده است. هیچ‌کس نباید مرعوب چنین نگرشی شود؛ زیرا همه مسیحیان، هرکس که باشند، حقیقتاً جزء روحانیان محسوب می‌شوند و هیچ تفاوتی بین مسیحیان وجود ندارد، به‌استثای این امر که هریک از آنان کاری متفاوت از دیگری انجام می‌دهد؛ زیرا تنها تعمید، انجیل و ایمان باعث می‌شوند که انسان‌ها به اشخاصی روحانی تبدیل شوند و مسیحی محسوب شوند. واقعیت امر این است که تعمید، همه ما را بدون استثنا تقدیس می‌کند و همه ما را کاهن می‌سازد (مکاشفه ۵: ۹-۱۰؛ اول پطرس ۲: ۹) (لین، ۱۳۹۰، ص ۲۵۹؛ مک‌گراث، ۱۳۸۷، ص ۳۹۴).

افکار و سخنان لوتر اعتبار و تقدس ویژه‌ای را که برای کلیسای کاتولیک و سلسله‌مراتب آن وجود داشت، با چالشی جدی روبه‌رو می‌نمود و خطوط قرمزی را که برای این حریم ترسیم شده بود، از میان برمی‌داشت. او با ارائه تصویر جدیدی از کلیسای مسیح تأکید میکرد که کلیسا یک نهاد دارای سلسله‌مراتب کلیسایی نیست؛ بلکه عبارت است از «کشیش بودن همه مؤمنان» (جو ویور، ۱۳۸۱، ص ۱۸۰). روشن است که در چنین نگرشی دیگر مزیتی برای نهاد کلیسای کاتولیک و دستگاه پاپی وجود نخواهد داشت تا بر اساس آن بتواند در جامعه اعمال قدرت کند و مرجعیت دینی و سیاسی را در دست گیرد؛ اما از آنجا که افکار لوتر دائماً در تحول و تکامل سیر میکرد، وی با توسعه معنایی بیشتر در اندیشه «کشیش بودن همه مؤمنان»، خواستار استفاده عموم مسیحیان از کتاب مقدس شد. او به این نتیجه رسید که مقصود از کلیسای حقیقی هیچ‌گونه تشکیلات کشیشی خاصی نیست؛ بلکه کلیسا همان اتصال بین مؤمنان تحت ریاست و رهبری حضرت عیسی علیه السلام است و تنها مرجعی که میان عیسویان حاکم مطلق است، همانا کتاب مقدس می‌باشد. از این رو باید آن را برای عامه مؤمنان قابل فهم قرار داد؛ چندان که بتوانند از یمن روح‌القدس و در طریق ایمان قلبی، آن را به درستی درک کنند و بر این اساس، هر کس که دارای ایمان صحیح است، می‌تواند کشیش نفس خود باشد (بایر ناس، ۱۳۹۸، ص ۶۷۰).

درواقع، لوتر بر اساس آموزه «کشیش بودن همه مؤمنان» نه تنها تفاوت وجودی کشیشان با سایر مردم را انکار کرد و همه مسیحیان - اعم از کشیشان و مردم عادی - را در ایمان و ارتباط با خداوند مساوی دانست، بلکه کم‌کم تفاوت کارکردی کشیشان را هم به چالش کشید و مطالعه و فهم و برداشت از کتاب مقدس و بسیاری از اعمال و وظایفی را که پیش از این در انحصار کشیشان و کلیسای کاتولیک بود، از انحصار خارج نمود و در اختیار همه مؤمنان قرار داد. او در کتاب *نامه سرگشاده به اشراف مسیحی ملت آلمان* در سال ۱۵۲۰م، همه مسیحیان را به همین معنا کشیش دانست تا هر کسی حق داشته باشد که مضامین کتاب مقدس را به تشخیص خویش تعبیر کند (دورانت، ۱۳۷۱، ج ۶ ص ۴۹۹).

کالون نیز بر اساس همین فکر و با تکیه بر آموزه «کشیش بودن همه مؤمنان»، عدم امکان مشارکت مردم در برگزاری مناسک و آیین‌های مقدس را مورد نقد قرار داد. او همچون دیگر اصلاحگران، معتقد بود که افزون بر مقامات روحانی، مردم نیز باید در آیین عشای ربانی نقش داشته باشند. از این رو سرودهایی برای مشارکت مردم در عبادت تدوین کرد (Schaff, 2006, p.588-593).

اما همان‌طور که قابل پیش‌بینی است، ورود همه مردم به عرصه‌های مختلف دین، اعم از تبیین و تفسیر کتاب مقدس، مشارکت در برگزاری آیین‌ها و شعائر و موضوعات دیگر، آسیب‌های فراوانی را می‌توانست به وجود آورد. به همین دلیل، آموزه «کشیش بودن همه مؤمنان»، هر چند در ابتدا شعار جذابی به نظر می‌رسید و زمینه انجام خدمات

کلیسایی را برای همه مؤمنان فراهم میکرد، اما این طرح به مرور زمان با مشکلات جدی روبه‌رو شد و در نتیجه مقامات کلیسایی دوباره به عده‌ای خاص تعلق گرفت (Kraemer, 1958, p.72). در واقع، این شعار به یک تناقض درونی انجامید؛ زیرا از یک طرف بر یکسان بودن نقش روحانی و عامی در کلیسا تأکید داشت و از طرف دیگر موجب تمایز آشکار میان صاحبان مشاغل برجسته و عامه مردم در تمامی کلیساها شد. به همین دلیل، اگرچه پروتستان‌ها شعائر دینی را از اختیار کشیشان و اربابان اولیه خارج کردند، اما با این اقدام، زمینه دخالت افراد خطاکار، ناهل و فاسد را در انجام شعائر دینی فراهم ساختند. این در حالی است که به گفته فیلیپ اسکاف، خدمات کلیسایی شرایط خاص خود را می‌طلبد؛ زیرا خادمان کلیسا برای اینکه وظایف خود، مانند موعظه انجیل، اجرای شعائر، مراقبت از ارواح و حفظ نظم را به خوبی انجام دهند، باید با ترس از خدا زندگی کنند؛ مدام دعا کنند؛ با پشتکار کتاب مقدس را مطالعه کنند؛ همیشه مراقب خویش باشند و با زندگی پاک خود نزد همگان بدرخشند (Schaff, 1993, v.1,2. p.410).

نکته قابل توجه این است که یکی از مهم‌ترین عوامل تأثیرگذار در شکل‌گیری نهضت اصلاح دینی، همان‌طور که گذشت، فساد روحانیان و مقامات کلیسای کاتولیک بود؛ چنان‌که ویل دورانت در گزارش خود مبنی بر علل ایجاد فساد و تباهی در کلیسای کاتولیک می‌گوید: «بی‌آبرویی کلیسای قرون وسطا در پی راه یافتن اشخاص مفسد، حرام‌زاده، جنایتکار، صاحب‌نفوذ و بعضاً ثروتمند، که منصب کشیشی یا پاپی را برحسب اعتبار سیاسی یا مالی خود کسب کرده بودند، حاصل شد» (دورانت، ۱۳۷۱، ج ۶، ص ۳۰-۲۰). حالا امکان تکرار همان وضعیت اسفبار با تأکید بر شعار «کشیش بودن همه مؤمنان» فراهم می‌شد.

۴. بحران مرجعیت در دین و رابطه آن با حکومت دینی

نتیجه بسیار مهمی که می‌توان آن را مهم‌ترین پیامد تفکر نهضت پروتستان دانست، این است که رهبران نهضت اصلاح دینی، برخلاف مصلحانی که پیش از آنها درصدد اصلاح وضعیت موجود برآمده بودند و قرار گرفتن افراد فاسد در سلسله‌مراتب کلیسا و جایگاه پاپ را مانعی جدی بر سر راه اصلاحات دینی می‌دانستند، اصل مرجعیت دینی پاپ و حاکمیت کلیسا را مورد حملات خویش قرار دادند. آنان با تأکید بر آموزه «فقط کتاب مقدس»، پاپ را از تخت قدرت پایین کشیدند و در عوض، کتاب مقدس را بر جای او نشاندند (مک‌کراث، ۱۳۸۷، ص ۲۹۴)؛ اما این تغییر و تبدیل مرجعیت، مانند آن نبود که مثلاً شخصی را از مقام پاپی عزل کنند و شخص دیگری را بر آن مسند بنشانند؛ بلکه این تغییر، اساس مرجعیت را به‌چالش میکشید. به عبارت دیگر، مقصود اصلاح‌طلبان از مرجعیت کتاب مقدس، تنها این نبود که منبعی برای شناخت مسیحیت جز کتاب مقدس وجود ندارد؛ بلکه خود کتاب مقدس را تنها مرجع دینی معرفی نمودند. معنای این سخن آن است که هر کس می‌تواند و می‌بایست برای فهم دین به کتاب مقدس مراجعه نماید؛ موضوعی که در سخنان رهبران پروتستان به‌صراحت بر آن تأکید شده است (دورانت، ۱۳۷۱، ج ۶، ص ۴۲۱).

درواقع در نهضت اصلاح دینی، مرجعیت کلیسای کاتولیک به‌عنوان تنها نهادی که حق تفسیر کتاب مقدس را دارد، نفی گردید و در عوض، کتاب مقدس به‌عنوان مرجع مطلق در تمام امور دینی، اعم از اعتقادات و اعمال و مناسک، معرفی شد؛ اما این مرجعیت ابهامات خاص خود را داشت و دقیق و روشن نبود. عبارات پیچیده آن مبتنی بر تفسیری بود که از متون مقدس به‌عمل می‌آمد و البته همواره تفسیرهای جدید هم امکان‌پذیر بود (اسمارت، ۱۳۹۳، ج ۲، ص ۲۰۷). به‌تعبیر ژان گلاپیتون، راهب فرانسوی، کتاب مقدس چون مومی است که هر کسی به میل و سلیقه خویش می‌تواند آن را کش دهد (دورانت، ۱۳۷۱، ج ۶ ص ۴۲۹).

این همان مسئله‌ای است که از آن به «بحران مرجعیت» یاد می‌کنیم. وقتی مرجعیت افراد و نهادها، حتی در ذیل کتاب مقدس و به‌عنوان مفسران آن به‌چالش کشیده شد، چگونه می‌توان بر سر مفاهیم متون مقدس و مقصود اصلی کلام خداوند به توافق رسید؟ به‌عبارت‌دیگر، چنانچه در موضوع خاصی از کتاب مقدس اختلاف شود و برداشت‌های متفاوت و حتی متضادی مطرح گردد، نظر چه شخص یا نهادی حجت خواهد بود؟ آیا این تغییری که رهبران اصلاحات بر آن اصرار داشتند، جز هر چه و مرجع در الهیات مسیحی و ایجاد اختلاف و تکرر در کلیسا و تقلیل مسیحیت به برداشت‌های شخصی هر فرد، ثمری هم داشت؟

درواقع این پرسش بی‌جوابی است که «یوهان اک» پیش از آغاز نهضت اصلاح دینی، هنگام محاکمه لوتر در ورمس به آن توجه داشت و بر همین اساس ادعای لوتر مبنی بر مرجعیت مطلق کتاب مقدس را بهانه‌ای برای تقابل با کلیسای کاتولیک می‌دانست. اک در حضور امپراتور و جمعیت زیادی که در تالار حضور داشتند، اعتراض خود به لوتر را به زبان لاتینی ایراد نمود:

مارتین! مدعی تو مبنی بر اینکه کتاب مقدس یگانه مرجع و معیار ایمان و اعتقادات ماست، بهانه‌ای است که همواره بدعت‌گذاران عنوان کرده‌اند، چگونه می‌پنداری که تو تنها کسی هستی که کتاب مقدس را دریافته‌ای؟ آیا گمان می‌بری که تشخیص تو درست‌تر از ادراک این همه مردان نامدار است و از همه آنها داناتری؟ (دورانت، ۱۳۷۱، ج ۶ ص ۴۳۱).

ضربه‌ای که این اشکال بر چهارچوب فکری نهضت پروتستان وارد می‌کند، به‌قدری کاری است که برخی از نویسندگان معاصر از آن به «پاشنه آشیل آیین پروتستان» یاد کرده و در تحلیل آن گفته‌اند:

اولاً پروتستان در برابر این پرسش که «مرجعیت نهایی شما چیست؟» هیچ پاسخ روشن و مشخصی ندارد. اشخاصی که از فطرتی پروتستانی برخوردارند، به‌نحو غریزی پاسخ می‌دهند: «کتاب مقدس»؛ اما برایشان بسیار سخت است که بگویند معنای این پاسخ چیست؛ ثانیاً پاسخ مذکور امروزه چندان کافی و مناسب نیست؛ زیرا از «مرجعیت انحصاری کتاب مقدس» دیگر نمی‌توان دفاع کرد؛ مگر آنکه دقیقاً از نو فرمول‌بندی شود و تاکنون به هیچ فرمول‌بندی تازه و مطلوبی نرسیده‌ایم؛ ثالثاً هر نوع از پاسخ‌های روشن و مشخص حتماً در معرض سوءظنی که فرد فطرتاً پروتستان به پاسخ‌های روشن و مشخص دارد، قرار می‌گیرد؛ رابعاً یگانه «پاسخ» واقعی به پرسش نیز صرفاً موجب طرح پرسش‌های دیگر می‌شود. پروتستانی که از او پرسیده شود «مرجعیت نهایی شما چیست (یا کیست)؟» شاید بتواند یگانه پاسخ درستی را بدهد و آن پاسخ همانا «عیسی مسیح» است؛ اما مسئله در اینجا حل نمی‌شود. مسئله با این پاسخ فقط بیان می‌شود؛ اما مسئله عمیق‌تر به قوت خود باقی است: مرجعیت عیسی مسیح چگونه به‌صورت مرجعیتی برای ما انسان‌های امروزی درمی‌آید؟ (استیفن اف براون، ۱۳۹۱، ص ۳۲۳-۳۲۵).

البته بحران مرجعیتی که در پی تأکید بر مرجعیت کتاب مقدس به وجود آمد، مسئله پیچیده‌ای نبود که رهبران نهضت اصلاح دینی آن را پیش‌بینی نکرده باشند؛ بلکه به نظر می‌رسد، همان‌طور که یوهان اک به لوتر گوشزد نمود، تأکید بر شعار «فقط کتاب مقدس» بهانه‌ای بود برای پایان دادن به حاکمیت کلیسای کاتولیک. به عبارت دیگر، پروتستانتیسم با استفاده از خللی که در حجیت دستگاه پاپی و سلسله‌مراتب کلیسایی وجود داشت و البته به پشتوانه اعتراضات گسترده نسبت به وضعیت اسفبار کلیسا توانست مرجعیت و قدرت کلیسای کاتولیک را به چالش بکشد. به همین دلیل، رهبران اصلاحات پس از کسب پیروزی و موفقیت در این مواجهه سخت، برای فرار از بحران مرجعیت به بازسازی مرجعیت و حاکمیتی نوین اقدام نمودند. این موضوع در عملکرد کالون به خوبی مشهود است. او قدرت را به کلیسا بازگرداند و خودش جامعه‌ای تحت حاکمیت کلیسا سازماندهی کرد. از نظر کالون، تعریف کلیسا به «مقام کشیشی همه مؤمنان» کافی نبود. او معتقد بود که کلیسا همان‌طور که نیاز به همدلی و اخوت دارد، نیاز به قدرت نیز دارد. از این رو از سال ۱۵۴۱م تا زمان مرگش بر ژنو فرمانروایی کرد و توانست در آنجا حکومت دینی تأسیس کند (جو و یور، ۱۳۸۱، ص ۱۸۴). همچنین اعتقادنامه‌ها و اعتراف‌نامه‌هایی که در کلیسای پروتستان مطرح شد و تا حدودی اجماع بر آنها صورت گرفت، نشان می‌دهد که رهبران پروتستان می‌دانستند که نفی مطلق مرجعیت از اشخاص و نهادها، در عمل شدنی نیست و نمی‌توان کتاب مقدس را بدون تفسیر و تبیین در اختیار عموم قرار داد. از این رو «اعتقادنامه وفاق» در مقدمه تصدیق می‌کند که هرچند کتاب مقدس تنها سنگ محک محسوب می‌شود و هر آموزه‌ای باید بر اساس آن مورد ارزشیابی قرار گیرد، اما اعتراف‌نامه‌های لوتری ایمان نیز که در کتاب وفاق یافت می‌شوند، معیار و هنجاری برای ارزشیابی هر آموزه‌ای معرفی می‌شود (لین، ۱۳۹۰، ص ۲۷۳).

بر همین اساس، ملکه الیزابت اول نیز در سال ۱۵۶۳م مجلسی ترتیب داد که در آن اعلامیه‌ای رسمی در ارتباط با نظم و ترتیب کلیسا به تصویب رسید. این سند که با عنوان مقالات سی‌ونه‌گانه دین شناخته می‌شود و تنها با اندکی تغییر تا زمان حاضر به کار می‌رود، پیرامون قدرت کلیسا و سنت‌های کلیسایی می‌گوید:

کلیسا قدرت دارد که احکام مراسم و شعائر را صادر کند و درباره مناقشات اعتقادی حاکم است؛ اما باین حال برای کلیسا مشروع نیست که دستوری مخالف کلام مکتوب خدا بدهد و نیز نمی‌تواند قسمتی از کتاب مقدس را به گونه‌ای تفسیر کند که با قسمت دیگر ن سازد (دانستن، ۱۳۸۱، ص ۱۴۴-۱۴۵).

اما رهبران پروتستان به هیچ وجه نمی‌توانستند از اندیشه‌های بنیادین خود دست بردارند؛ زیرا این کار مساوی با شکست پروتستانتیسم بود و آنان را مجبور میکرد تا به دامان کلیسای کاتولیک بازگردند. به همین دلیل آنان هرگز موفق نشدند بحرانی را که با قیام علیه مرجعیت کلیسای کاتولیک به وجود آوردند، مهار کنند. در نتیجه، مرجعیت دینی در دنیایی که آنان به وجود آوردند، دیگر معنا و مفهوم حقیقی خود را از دست داده و جز نام و ظواهری پوشالی چیز دیگری از آن نمانده است.

نتیجه گیری

تحقق حکومت دینی مانند بسیاری دیگر از موضوعات مربوط به دین، فرع بر تحقق مرجعیت دینی است؛ زیرا فلسفه وجود حکومت دینی تصویب قوانین مدنی و اجرای احکام اجتماعی بر اساس مبانی اصیل دینی است. از این رو چنانچه برداشتی رسمی از دین در مسائل مختلف وجود نداشته باشد و به اصطلاح مرجعیت دینی با بحران مواجه شود و هر شخص یا گروهی برداشت خود از دین را صحیح و مشروع بداند و هیچ جایگاه یا نهادی را در این خصوص به رسمیت نشناسد، این سؤال مطرح می شود که حکومت دینی بر مبنای برداشت چه کسی از دین باید محقق شود؟

همان گونه که بیان شد، نهضت پروتستان نه تنها مرجعیت پاپ و کلیسای کاتولیک را فاقد مشروعیت دانست؛ بلکه اساساً مشروعیت مرجعیت دینی برای هیچ شخص یا نهادی را نپذیرفت و هیچ فهمی از دین را به رسمیت نشناخت. بنابراین روشن است که در فضای چنین اندیشه‌ای، امکان تحقق حکومت دینی به هیچ وجه میسر نخواهد شد؛ زیرا هر حکومتی به ناچار بر اساس دیدگاه و برداشت خاصی اعمال حاکمیت خواهد نمود و چنانچه بنا بر این باشد که هیچ دیدگاه رسمی و برداشت رسمی وجود نداشته باشد، بدیهی است که حکومتی هم تشکیل نخواهد شد و اگر هم با زور و فشار تشکیل شود، با توجه به مبانی اندیشه پروتستان، فاقد مشروعیت خواهد بود.

اما از آنجاکه پروتستانتسم از قرون ابتدایی پیدایش خویش تا به امروز در سایر جوامع دینی تأثیرگذار بوده است و افراد بسیاری، به خصوص در جامعه اسلامی ایران، تحت تأثیر این جریان درصدد اصلاح جامعه و حکومت دینی برآمده‌اند، ارائه شناختی کامل و صحیح از نهضت پروتستان و خطراتی که این تفکر در راستای تحقق و تداوم حکومت دینی می تواند به وجود آورد، از اهمیت زیادی برخوردار است.

منابع

- اسمارت، نینیان (۱۳۹۳). تجربه دینی بشر. ترجمه محمد محمدرضایی و ابوالفضل محمودی، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت).
- بایر ناس، جان (۱۳۹۸). تاریخ جامع ادیان. ترجمه علی اصغر حکمت، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- براون، استیون اف (۱۳۹۱). آیین پروتستان. ترجمه فریبرز مجیدی، قم: نشر ادیان.
- براون، رابرت مک آفی (۱۳۹۶). روح آیین پروتستان. ترجمه فریبرز مجیدی، تهران: نگاه معاصر.
- بری، ج. ب. (۱۳۳۹). تاریخ آزادی فکر. تهران: کتابخانه دانش.
- بستانی، پطرس (۱۹۰۰). دایرةالمعارف. بیروت: دارالمعرفه.
- بوکهارت، یاکوب (۱۳۷۶). فرهنگ رنسانس در ایتالیا. ترجمه محمدحسن لطفی. تهران: طرح نو.
- تاکمن، باربارا (۱۳۷۵). سیر نابخردی از ترویا تا ویتنام. ترجمه حسن کامشاد. تهران: فروزان.
- جو ویور، مری (۱۳۸۱). درآمدی به مسیحیت. قم: مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب.
- دانستن، جی. لسلی (۱۳۸۱). آیین پروتستان. ترجمه عبدالرحیم سلیمانی اردستانی، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- دورانت، ویل (۱۳۷۱). تاریخ تمدن. ترجمه محمود مصاحب و دیگران، تهران: انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
- فاسدیک، هنری امرسن (۱۳۸۳). مارتین لوتر. ترجمه فریدون بدره‌ای. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- فرال، م. و. (۱۳۶۲). دادگاه تفتیش عقاید. ترجمه لطفعلی بریمانی. تهران: گوتنبرگ.
- کونگ، هانس (۱۳۸۴). تاریخ کلیسای کاتولیک. ترجمه حسن قبری، قم: مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب.
- لین، تونی (۱۳۹۰). تاریخ تفکر مسیحی. ترجمه روبرت آسریان. تهران: نشر فروزان.
- مک‌گراث، آلیستر (۱۳۸۷). مقدمه‌ای بر تفکر نهضت اصلاح دینی. ترجمه بهروز حدادی. قم: دانشگاه ادیان و مذاهب.
- ویلسون، برایان (۱۳۸۶). دین مسیح. ترجمه حسن افشار. تهران: نشر مرکز.
- Smart, Ninian. (2014). *The Human Religious Experience*. Translated by Mohammad Mohammadrezaei and Abolfazl Mahmoudi. Tehran: The Organization for Research and Composition of University Textbooks in the Humanities (SAMT).
- Noss, John B. (2019). *A History of World Religions*. Translated by Ali Asghar Hekmat. Tehran: Scientific and Cultural Publications.
- Brown, Stephen F. (2012). *Protestantism*. Translated by Fariborz Majidi. Qom: Religions Publishing.
- Brown, Robert McAfee. (2017). *The Spirit of Protestantism*. Translated by Fariborz Majidi. Tehran: Contemporary Look.
- Bury, J. B. (1950). *A History of Freedom of Thought*. Tehran: Danesh Library.
- Al-Bustani, Boutros. (1900). *Encyclopedia*. Beirut: Dar Al-Maarifa.
- Burckhardt, Jacob. (1997). *The Civilization of the Renaissance in Italy*. Translated by Mohammad Hassan Lotfi. Tehran: Tahrir-e Nou.
- Tuchman, Barbara. (1996). *The March of Folly: From Troy to Vietnam*. Translated by Hassan Kamshad. Tehran: Foroozan.
- Wever, Mary Jo. (2002). *An Introduction to Christianity*. Qom: Center for the Study of Religions and Sects.

- Dunstan, J. Leslie. (2002). *Protestantism*. Translated by Abdul Rahim Soleimani Ardastani. Qom: Imam Khomeini Educational and Research Institute.
- Durant, Will. (1992). *The Story of Civilization*. Translated by Mahmoud Moshref and others. Tehran: Islamic Revolution Education and Publishing.
- Fosdick, Harry Emerson. (2004). *Martin Luther*. Translated by Fereydoun Badreh-i. Tehran: Scientific and Cultural Publishing Company.
- Fraile, M. V. (1983). *The Inquisition*. Translated by Lotfali Barimani. Tehran: Gutenberg.
- Kung, Hans. (2005). *The History of the Catholic Church*. Translated by Hassan Qanbari. Qom: Center for the Study of Religions and Sects.
- Lane, Tony. (2011). *A Concise History of Christian Thought*. Translated by Robert Asarian. Tehran: Foroozan.
- McGrath, Alister. (2008). *An Introduction to the Thought of the Reformation Movement*. Translated by Behrouz Hadadi. Qom: University of Religions and Sects.
- Wilson, Bryan. (2007). *Christian Religion*. Translated by Hassan Afshar. Tehran: Markaz Publishing.

English

- Kraemer, Hendrik. (1958). *A Theology of the Laity*. London: Lutterworth Press.
- Luther, Martin. (1883). *First Principles of the Reformation*. London: John Murray.
- McGrath, Alister E. (1998). *Reformation Thought: An Introduction*. Blackwell. UK & Cambridge USA: Oxford.
- Mullett, Michael A. (2004). *Martin Luther*. London and New York: Routledge.
- Schaff, Philip. (1993). *The Creeds of Christendom*. Michigan: Baker Books.
- Schaff, Philip. (2006). *History of the Christian Church*. Michigan: Eerdmans Publishing Company.